

Holistic Explanation in Architectural Historiography: Inquiry of the Possibility in Response to Branko Mitrovic

A Critique on the Book “Rage and Denials: Collectivist Philosophy, Politics, and Art Historiography”, 1890-1947

Zeinab Tamassoki *

Mehrdad Qayyoomi **

Abstract

This paper attempts to extend Ladislav Kesner and Richard Elbridge's insights toward collectivist explanation in art historiography in response to Branko Mitrovic's critique in “*Rage and Denials*”. A counterexample situation in architectural historiography is propounded to elucidate how a collectivist explanation in a moderate realist form is not only apt but, in some cases, inevitable. It relies on our primary claim, the possibility of some non-essentialist, non-ideological, non-deterministic and non-egocentric collectivist explanations, regarding the main faults assigned to collectivist stances in art historiography by Branko Mitrovic. The Counterexample situation explains the possible actions not implemented and decisions not taken in designing a building. In addition to the choices that led to the final formulation of the artwork, one must also consider the other options available, those possible choices that were left out, to clarify feasible

* PhD Student in Architecture, Faculty of Architecture and Urbanity, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, z_tamasoki@sbu.ac.ir

** Associate Professor of Architectural Studies of Iran, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author), m_Qayyoomi@sbu.ac.ir

Date received: 2021-11-16, Date of acceptance: 2022-04-24



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

limitations and, conversely, the choices that led to the emergence of the work. Even considering that all final decisions merely result from chemical interactions in actors' brains, one cannot judge alternative options the same way, some of which did not even occur in the artist's mind or the network of agents involved. The repetition of dismissing these alternative options during a long-durée, thus the formation of a pattern, cannot be explained by the individualistic stance proposed by Mitrovic.

Keywords: Philosophy of Art History, Collectivist Historical Explanation, Agent and Structure, Art Historiography, Branko Mitrovic



معماری ایران/ایرانی یا طراحی سلطان و معمار: پرسش از امکان
تبیین جمع‌گرا در تاریخ هنر؛ بر اساس نقد کتاب
*Rage and Denials. Collectivist Philosophy, Politics, and Art
Historiography, 1890-1947*
(خشم و انکارها: فلسفه جمع‌گرا، سیاست و تاریخ‌نگاری هنر (۱۸۹۰-
۱۹۴۷)) از برانکو میتروویچ

زینب تمسکی*

مهرداد قیومی بیدهندی**

چکیده

مورخ هنر و معماری، به تصریح یا تلویح و دانسته یا ناآگاه، در کار تفسیر خود رویکردی جمع‌گرا یا فردگرا دارد. خشم و انکارهای برانکو میتروویچ، یگانه منبعیست که مستقلاً و از منظری فلسفی تاریخی به تبیین در تاریخ‌نگاری هنر می‌پردازد و با تکیه بر واقع‌گرایی، تبیین جمع‌گرا را ناموجه می‌شمارد. در این مقاله استدلال‌های متنوع میتروویچ استخراج و طبقه‌بندی شده تا از امکان تبیین جمع‌گرایی بدون این اشکالات بحث شود. اساسی‌ترین ایرادهای طرح‌شده بر تبیین جمع‌گرا ذات‌باوری، نادیده‌انگاری اراده آزاد، مبهم بودن ساز و کار اثرگذاری جمع بر فرد، روشن نبودن وضعیت هستی‌شناختی جمع‌ها و انگیزه نادرست مورخان از تبیین جمع‌گرایانه مبتنی بر خودشیفتگی و خودبرتربینی قومی و ابزار قرار گرفتن

* دانشجوی دکتری معماری، دانشگاه شهیدبهشتی، تهران، ایران، z_tamasoki@sbu.ac.ir

** دانشیار مطالعات معماری ایران، عضو هیأت علمی و مدیر مرکز مستندنگاری و مطالعات معماری

دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، m_Qayyoomi@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

برای تنظیم غرور ملی است. با تکیه بر دستاوردهای تازه علوم شناختی از این بحث خواهیم کرد که چطور این اشکالات شامل هر نوع تبیین جمع‌گرایانه در تاریخ نخواهد بود. استقلال شناخت و نفوذناپذیری ادراک در برابر تفکر مهم‌ترین استدلال می‌ترویچ برای توجیه فردگرایی به منزله یگانه راه علمی و واقع‌گرایانه تبیین تاریخ است. در این مقاله موقعیتی را در تاریخ معلوم می‌کنیم که حتی با اتخاذ موضع متافیزیکی و هستی‌شناختی همسو با ماتریالیسم می‌ترویچ، تبیین‌های جمع‌گرای معتدل در تاریخ‌نگاری معماری می‌تواند هم‌چنان معتبر و حتی ناگزیر باشد.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی تاریخ‌نگاری هنر، تبیین جمع‌گرا، معماری ایرانی، عامل و ساختار، برانکو می‌ترویچ

۱. مقدمه

آیا اثر هنری محصول ذهن هنرمند و بانی و مخاطب و تعاملات این افراد با دنیای اطراف است، یا کل فراتری از افراد، نظیر هویتی جمعی (قومیت، دین، ملیت)، جغرافیا یا واقع شدن در دوره‌ای تاریخی آن را تعیین بخشیده است؟ پرسش اخیر صورت ساده‌شده مسئله پیچیده‌ایست که تقابل جمع‌گرایی - فردگرایی در تبیین‌های تاریخی را نشان می‌دهد. در هر تفسیر تاریخی، انعکاس موضع‌گیری‌ای در برابر این دوگانه برای تبیین فکت‌های تاریخی راه دست کم به صورت ضمنی، می‌توان یافت و مورخ هنر و معماری نیز از این موضع‌گیری فارغ نیست. بحث از این دوگانه گرچه به صورت نظری بدان اندک‌شمار پرداخته شده، به گفته لادیسلاو کسندر (Kesner 2016:1)، یکی از دغدغه‌های مرکزی تاریخ هنر است. موضع‌گیری ما در برابر این دوگانه، نحوه طبقه‌بندی آثار هنری را نیز چه در موزه‌ها و چه در تاریخ‌نگاری‌ها - متاثر می‌کند. به قول داکوستا کافمن:

سنت تاریخ هنر آثار هنری را بر اساس ملت‌ها و دوره‌ها طبقه‌بندی می‌کند؛ در حالی که مرزهای سیاسی و مرزهای فرهنگی در بیشتر موارد بسیار پیچیده و سیالند. پرسش از هویت، سیاست و تبادل [فرهنگی]، تعیین مکان هنر را دشوار می‌کند و اغلب خود هنر ناشی از این تضادهای جغرافیایی و فرهنگی است.» (DaCosta Kaufmann 2004)

(preface)

موضوعی که کافمن از آن سخن می‌گوید تاریخ‌های جهانی، چندفرهنگی (multicultural) و فرافرهنگی (transcultural) را جانشین تاریخ‌های ملی یا فرهنگی با تعاریف پیشین از ملیت یا فرهنگ می‌کند. تعاریفی که این جمع‌ها را به منزله کلیت و واحدی فروبسته می‌بیند که قادرست به تولیدات هنری صورتی متمایز بخشد و در نتیجه اصولی جاودانی برای تولیدات هر فرهنگ را ممکن می‌داند؛ تعاریفی که گاه در گفتمان آکادمیک معماری ایران نیز دنبال می‌شود. در دوره‌ای که جریان تاریخ‌نگاری‌های هنر و معماری سعی در گذر از تعریف فرهنگ‌ها به منزله واحدهای فروبسته دارند؛^۱ و تاکید تاریخ‌نامه‌ها بر مبادلات فرهنگی (cultural exchanges) است؛ توجه به بحث درازدامنی که میتروبیچ طرح کرده بیش از هر زمان دیگری ضروری و به‌هنگام است.

در ایران، بحث میتروبیچ با گفتمان غالب تاریخ‌نگاری جمع‌گرا نیز پیوند می‌یابد. پرسش از نسبت هویت جمعی و آثار هنری و به صورت خاص جستجوی شرایط بازآفرینی معماری ایرانی، دست کم از دهه ۱۳۴۰ شمسی، دانشوران را به نگاشتن کتاب‌ها و برگزاری همایش‌های بسیار واداشته است. در دهه‌های اخیر پژوهش‌های بسیاری در باب ویژگی‌های معماری ایرانی به منزله واقعیتی در جهان خارج که در بناهای ایران پیشامدرن قابل ردیابیست چاپ شده است و هر سال بر شمار این انتشارات افزوده می‌شود.^۲ تبیین بناها بر مبنای جمعی به نام ایران یا هویت ایرانی گونه‌ای از تبیین جمع‌گراست. بنابراین مقدمه بحث از امکان ایرانیت چیزهایی در تاریخ، و بنا (اثر معماری) به منزله یکی از این اشیاء، پاسخ به این پرسش است که آیا اصلاً تبیین جمع‌گرا در تاریخ هنر معتبر و رواست؟ و اگر چنین است، چنین تبیینی برای روایی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و چه خطاهایی محقق را در چنین نوعی از تبیین تهدید می‌کند؟ برای این منظور توجه به کتاب برانکو میتروبیچ، به ویژه باتوجه به وارد نشدن این بحث به مباحث تاریخ هنر و معماری در ایران، ضروری است. میتروبیچ اشکالاتی بسیار اساسی را بر تبیین‌های جمع‌گرا وارد می‌کند و هر نوع تبیین تاریخی جمع‌گرایی در این حوزه - از جمله جستجوهای نسبت هویت ایرانی و آثار معماری - ناگزیر از پاسخ بدان‌هاست. حتی اگر بتوان همه اشکالات او را رد کرد؛ باید برای اجتناب از خطاهایی که او در باب مورخان جمع‌گرا به درستی برمی‌شمارد تدبیر اندیشید. خطاهایی که چه بسیار از آنها را می‌توان در نمونه‌های تاریخ‌نگاری‌های هنر و معماری در ایران نیز یافت.^۳

میتروپیچ نخستین فردی نیست که ایراداتی نظیر ملی‌گرایی افراطی، نژادپرستی، ذات‌باوری، شیء‌انگاری (reification) و نظایر آن را در تاریخ‌نگاری‌های هنر برمی‌شمرد. پیش از او این مسئله یا در تاریخ‌نگاری به طور کلی پی گرفته شده^۴ یا در قالب اشکالات جزئی‌تری بحث شده است؛^۵ اما نخستین دانشوریست که در حوزه تاریخ‌نگاری هنر بحث‌های پیشین را به صورت مجموعه‌ای منسجم ذیل تبیین جمع‌گرا طرح می‌کند و به تصریح این نقص‌ها را ملازم با هر نوع تبیین جمع‌گرا می‌خواند.

پیش از این، دو مرور (review) مهم بر کتاب میتروپیچ نگاشته شده است که هر یک مبتنی بر شیوه‌ای متفاوت و از وجوهی به نقد کتاب پرداخته‌اند. (Eldridge 2017; Kesner 2016) ترجمه هر یک از این مقالات در کنار کتاب میتروپیچ در پویایی بحث‌های تاریخ معماری و هنر در ایران موثر خواهد افتاد. با وجود این، مرور جامع کتاب و انتزاع و طبقه‌بندی همه اشکالاتی که میتروپیچ برمی‌شمرد تاکنون صورت نگرفته است. مهم‌تر از آن، آنچه به باور ما تبیین جمع‌گرا را گاه در تاریخ‌نگاری هنر ناگزیر می‌کند در این مرورها طرح نشده است. در این مقاله با طرح زمینه سخن میتروپیچ سعی در فهم و سپس نقد کتاب مبتنی بر مفروضاتی متفاوت از میتروپیچ داریم و نشان می‌دهیم که گرچه نقد او بر تبیین جمع‌گرای تاریخ‌نگاری هنر مبتنی بر سنت رمانتیک رواست و امکان تکرار خطاهای برشمرده در تاریخ‌نگاری‌های هنر در ایران نیز بسیار وجود دارد؛ هم‌چنان تبیین جمع‌گرای معتدلی از آثار معماری و هنر روا و در برخی موارد ناگزیر است.

۲. سابقه نویسنده اثر و مرور محتوای کتاب

برانکو میتروپیچ، استادتمام گروه تکنولوژی و معماری دانشگاه علوم و تکنولوژی نروژ (NTNU: Norwegian University of Science and Technology) مورخ معماريست و دو دکتری یکی در معماری و دیگری در فلسفه دارد. کتاب *فلسفه برای معماران* او پیش از این به فارسی ترجمه شده است. *خشم و انکارها* پنجمین کتاب او در میانه فلسفه و معماری و تاریخ هنر برای نخستین بار در سال ۲۰۱۵ منتشر شد، اما پیش‌تر بخش‌هایی از آن در قالب مقاله در مجلات معتبر چاپ شده بود. کتاب را یکی از معتبرترین ناشران آکادمیک در حوزه علوم انسانی - اجتماعی در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا (Penn State University Press) منتشر کرده است.

میتروویچ از نگارش این کتاب دو هدف دارد، که دومی وابسته به اولیست: نخست روایت تاریخ بحث‌هایی در زمینه تاریخ‌نگاری هنر و بر اساس آن استدلال و روشن کردن یک موضع در فلسفه تاریخ‌نگاری. «تاریخ فلسفه‌ی تاریخ هنر» نامیست که خود به کار خویش می‌دهد (Mitrovic 2015: x) و هدفش را روایت تاریخ بحثی می‌داند که در نگارش تاریخ هنر حول مساله‌ای اساسی در گرفته است. با وجود این تأکید می‌کند که کتاب صرفاً برای مورخان هنر نگاشته نشده چرا که بحث مدنظر کل حوزه علوم انسانی را درگیر می‌کند. بحثی بنیادین در باب راه‌هایی که عضویت یک فرد در جمع بر حیات فکری و خلاقانه او اثر می‌گذارد یا حتی آن را تعیین می‌کند. این جمع می‌تواند فرهنگ، ملت، قومی خاص، جامعه‌ای زبانی، یک دوره، سنت، یا هر نوع سیاق اجتماعی یا فرهنگی باشد که، برای مثال، هنرمند بدان تعلق دارد (ibid:1). ریشه‌های این بحث به دوگانه‌ای در فلسفه علوم اجتماعی و وجود دو دیدگاه متمایز در آن بازمی‌گردد. آن‌گونه که میتروویچ (ibid: preface) روایت می‌کند:

بر طبق یک دیدگاه گروه‌های انسانی صرفاً مجموعه‌هایی از افرادند؛ هر گروه صرفاً از طریق تعامل فردی میان افراد گروه است که می‌تواند بر آنها اثر بگذارد. بر طبق دیدگاه مخالف آن، گروه‌های انسانی چیزی بیش از مجموعه‌هایی از افرادند و تاثیر جمع همواره قابل تقلیل به تعاملات میان فردی نیست.

کتاب تاریخ این بحث را در دوره زمانی مشخص ۱۸۹۰ تا ۱۹۴۷ پی می‌گیرد تا نشان دهد چگونه نگارش تاریخ هنر از آن متاثر شده است. شروع این بازه زمانی آغاز دهه‌ایست که در آن مجادلات بر سر روش‌ها و روش‌شناسی‌های علوم انسانی در آلمان و اتریش به «جنگ روش‌ها» (Methodenstreit) موسوم شد. (پایا ۱۳۹۸: ۳۴) نقطه پایانی این بازه زمانی، آغاز پرسش‌گری دانشورانی چون فریدریش ماینکه در باب نقش جمع‌گرایی رمانتیک در پیدایش ایدئولوژی‌های سیاسی جمع‌گراست. (Mitrovic 2015: preface)

کتاب، علاوه بر مقدمه و نتیجه، شش فصل دارد و بر محور نوشته‌های مورخان نام‌آشنا در دوره‌ی یادشده از اروین پانوفسکی (Erwin Panofsky) و هانس سدلمایر (Hans Sedlmayr) در کنار ارجاع به مورخانی گم‌نام‌تر شکل گرفته است. در نهایت، از آنجا که پرسش از فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی به تأکید نویسنده مساله‌ای امروزیست؛

(Mitrovic 2015: preface) از دو کتاب حقیقت و روش گئورگ گادامر و هنر و وهم^۶ ارنست گامبریچ (Ernst Gombrich) در دهه ۱۹۶۰ نیز بحث می‌کند.

در فصل مقدمه به استدلال‌های زیرین بحث و روشن کردن موضع خود پرداخته است. به باور میترویچ سنت رمانتیک روی هم‌رفته معادل جمع‌گرایی است. بنابراین او فصل نخست، «مصائب رمانتیک»، را در نقد این سنت و مورخان پایه‌گذار آن نگاشته و بحث از خاستگاه این سنت را با نقد هردر (Johann Gottfried Herder) بر نقد خرد ناب کانت (Immanuel Kant's *Critique of Pure Reason*) آغاز می‌کند. هردر تقابل خود را با کانت اینگونه اعلان کرد که خرد نمی‌تواند بدون زبان عمل کند. به طور کلی، سنت رمانتیک در تقابل با تلاش کانت در نشان دادن قواعد یکسان و جهانی حاکم بر تجربه بر این باور تاکید می‌کرد که تفکر فرد نتیجه عضویت او در یک جمع نظیر فرهنگ، قوم یا جامعه زبانی است. میترویچ پیامدهای مهمی که این روش‌شناسی در صورت افراطی خود دارد را اعلان و بر این اساس آن را نقد می‌کند. برای مثال به زعم او با پذیرش دیدگاه هردر تخیل بصری و نیز هر ایده نوآورانه که پیش از این در زبان موجود نباشد ممتنع می‌شود. (ibid: 25-26) ادامه نقد او در این فصل بر «تبیین تاریخی بر مبنای مشیت الهی» (Provenance)، تاریخ فرهنگی، تعبیر «خواست هنری یا اراده معطوف به هنر آفرینی» (Kunstwollen) ریگل (Alois Riegl)، و در نهایت کتاب *انحطاط غرب* (The Decline of the West) اشپنگلر (Oswald Spengler) به منزله ظهور تمام‌قد موضع جمع‌گرا است.

در فصل دوم، با عنوان Geist در مقابل Vernunft، او به نسل بعدی مورخان آلمانی، در عهد وایمار، و نقد تاریخ‌نگاری‌های آنها که به بیان او گایست - محور (Geist-driven) است می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه این تاریخ‌نگاری‌ها در زمان جنگ جهانی اول آشکارا عملکردی تبلیغاتی داشته است. ارنست تروئچ (Ernst Troeltsch)، و کتاب او *تاریخی‌گرایی و معضلات آن* (Der Historismus und seine Probleme) که مسائل اصلی تاریخ‌نگاری کل‌گرا را در آن طرح کرده است، به همراه معاصران او ماکس دوورژاک (Max Dvořák) استاد تاریخ هنر دانشگاه وین، و فردریش ماینکه (Friedrich Meinecke) مورخانی‌اند که آثارشان را نقد می‌کند. در انتهای فصل، میترویچ با تبیین زمینه سیاسی جهت‌گیری نظری ماینکه و ترویج تلاش آنها را در راستای «تدوین بستر فکری دفاع از موقعیت اقشار ممتاز در جامعه آلمان» می‌خواند. (ibid:62)

فصل سوم، هنر و زهر، تاریک‌ترین عصر تاریخ‌نگاری جمع‌گرا را در سال‌های میان دو جنگ جهانی روایت می‌کند که چگونه این نگاه‌ها با جهت‌گیری نژادی و قومی در روایت‌های شوونیستیک و ملی‌گرا به خدمت مشروعیت‌بخشی رژیم نازی درآمدند. میتروویچ اشکال مختلف تفکر جمع‌گرا و جبرگرایی گایست یا نژادمحور را در آثار مورخان چون داگوبرت فرای (Dagobert Frey)، ویلهلم پیندر (Wilhelm Pinder)، لودویگ ولتمن (Ludwig Woltmann)، یوزف شوگوفسکی (Josef Strzygowski) و دیگران پی می‌گیرد و بر این باور است زمینه دیدگاه‌های آنان مدت‌ها پیشتر توسط مورخان هنر پیشین فراهم شده بود و این رژیم نازی نبود که آنها را اختراع کرد. (ibid:68) به باور او انکار و تخصیص (Denials and appropriations) پدیده‌ایست که به صورت منظم در کار مورخان جمع‌گرا تکرار می‌شود. (ibid: 70) او رد و انکار دستاوردهای خلاقه جمع‌های دیگر و اختصاص آنها به قوم یا ملیت خودی را ذیل مفهوم روانکاوانه شخصیت خودشیفته (ibid: 71) در تاریخ‌نگاری‌های رانکه (Leopold von Ranke)، ولفلین (Heinrich Wollfin)، اشپنگلر و شوگوفسکی با مثال روشن می‌کند و در نهایت از بحث‌های شکل‌گرفته بر ادراک پرسپکتیو به منزله محصول تجمع این انکارها و تخصیص‌ها سخن می‌گوید.

فصل چهارم، پاسخ‌های اومانیست لیبرال به تبیین جمع‌گرا، در واقع نقد این تبیین، بر مبنای آثار مورخ هنر نام‌آشنا اروین پانوفسکی (Erwin Panofsky) و مورخ معماری روس واسیلی زوبوف (Vasily Zubov) دو قهرمان روایت میتروویچ است.

فصل پنجم، بازروایت‌سازی‌ها، به تلاش‌هایی می‌پردازد که پس از سال‌های دهه ۱۹۴۵ در بازنگری رویکرد جمع‌گرا در نتیجه تلاش برای فهم این صورت گرفت که چگونه شخصیت‌هایی چون هیتلر از جامعه آلمانی برخاست. طلب چنین توضیحی به سبب پرسش از امکان اجتناب‌پذیری به قدرت رسیدن هیتلر است. تلاش در جهت توضیح جمع‌گرای این رخدادها، یعنی روایت اینکه توتالیتراهایی چون هیتلر صرفاً تظاهر جمعی‌اند که از آن برخاسته‌اند؛ به بیان میتروویچ، بدین معنیست که ذات مردم آلمان به طور خود به خود مسبب ایجاد رایش سوم شده است. تلاش‌های گادامر (Hans-Georg Gadamer) در حقیقت و روش (Truth and method) برای دفاع از جمع‌گرایی رمانتیک و براثت سنت جمع‌گرایی از مشارکت در ایدئولوژی رایش سوم در همین راستا بود. او باید نشان می‌داد که انکار ظرفیت خردورزی جهانی در انسان‌ها به موقعیتی ضدانسانی نمی‌انجامد. برای این هدف

نیاز به نظریه‌ای داشت که از یک سو نشان بدهد افراد از فرهنگ‌های گوناگون قابلیت برقراری ارتباط و فهم یکدیگر را دارند؛ در عین حال که، بنا به سنت رمانتیک، ظرفیت درک آنها با عضویت در گروه‌های خاص تعیین می‌شود. (ibid: 95) از این رو بود که، به باور میتروویچ، تلاش گادامر در جهت مشکلات درک و تفسیر هرمنوتیک - قرار گرفت. در ادامه همین تلاش‌ها برای فهم چرایی ظهور نازیسم، انتشار نابودی خرد (Destruction of Reason) جورج لوکاک (György Lukács) نیز توضیح مارکسیستی عدم موفقیت آلمان در تبدیل شدن به کشور پیشرو کمونیسم بود. (ibid: 104) همچنان که تلاش ارنست فون استر (Ernst von Aster) تحلیل روان‌شناختی مکانیزم‌هایی بود که نازیسم را ممکن و تداومش را میسر کرد. (ibid: 107)

در فصل ششم میتروویچ به پیامدی می‌پردازد که فهم جمع‌گرایانه‌ی شناخت در ادراک واقعیت دارد. به باور او، اگر افراد از گروه‌های مختلف به توانایی‌های شناختی متفاوتی مجهز باشند، در این صورت همه دانش‌ها و باورها، حتی باور به اینکه واقعیتی وجود دارد، حاصل عضویت فرد در جمع است. بدین ترتیب واقعیت تبدیل به برساختی اجتماعی می‌شود و با چنین دیدگاه غیرواقع‌گرایانه‌ای باید پرسید آیا ادراک آدمی نیز به وسیله عضویت در جمع، و نه عملکرد چشم و مغز، تعیین می‌شود؟ (ibid: 112) او این بحث را با بررسی آثار گامبریچ و در قدم نخست کتاب هنر و وهم او پیش می‌برد.

فصل هفتم، غرور و روش، بسط نتایج فصول پیشین است و ایده‌های جمع‌باورانه طرح‌شده را بر اساس اشکال‌های روشی و روان‌شناختی - اخلاقی ساختارشکنی (deconstruct) می‌کند. ضمیمه کتاب نیز فصلی در بحث از فردگرایی - جمع‌گرایی در ماتریالیسم تاریخی و نیز در جامعه‌شناسی است. در ادامه استدلال‌های میتروویچ در رد کلی تبیین جمع‌گرا را از کتاب استنباط و طبقه‌بندی و سپس پاسخ‌هایی را که می‌توان بدان داد طرح می‌کنیم.

۳. نقد استدلال‌های میتروویچ در رد جمع‌گرایی

اشکالاتی که میتروویچ بر جمع‌گرایی وارد می‌کند را در دو دسته کلی می‌توان گنجانند. اشکالاتی که بر تاریخ‌نگاری هنر دوره مورد بحث او وارد است و به باور ما امکان دارد در باب تاریخ‌نگاری دوره‌های دیگر تکرار شود/نشود؛ و اشکالی اساسی‌تر که هر نوع

تاریخ‌نگاری جمع‌گرای اشیای فرهنگی و ساخته‌های هنری را رد می‌کند. ابتدا اشکالات دسته نخست (موارد ۱ تا ۸) و در انتها این اشکال اساسی‌تر را معلوم می‌کنیم و بدان‌ها پاسخ می‌دهیم.

۳.۱ هر تبیین جمع‌گرا ضرورتاً با قوم‌گرایی (ethnicism)، خودمحوری (Egocentrism) و خودشیفتگی (Narcissism) در پیوند است؟

از جمله مهم‌ترین و مفصل‌ترین ایرادهای وارد بر جمع‌گرایی تعصب قومی و خودشیفتگی قابل ردیابی در تاریخ‌نگاری‌های آلمانی دوره مورد بحث است که می‌ترویچ آن را به همه تاریخ‌نگاری‌های جمع‌گرا تعمیم می‌دهد. نقد می‌ترویچ بر کلکتیویسم آلمانی و در کل تبیین جمع‌گرا این است که این تبیین‌ها نشانگر خودبزرگ‌بینی، کلیشه‌های قومی، ناتوانی در همدلی و رد جهان‌وطنی (cosmopolitanism) است. (ibid:133- 135) به باور می‌ترویچ «نگارش تاریخ گاهی بیشتر دغدغه‌های نویسنده خود را آشکار می‌کند تا موضوعی که ادعا می‌شود به آن مربوط است».

وقتی مورخان درباره گروه‌های مختلف اظهار نظر می‌کنند، همواره راهگشا است که به آنچه آنها با این اظهار نظر در مورد خود بر آن تلویحاً دلالت می‌کنند (یا آنچه که آن را انکار می‌کنند) و آنچه در باب گروه‌هایی که هویتشان با آنها تعیین می‌یابد از این طریق می‌گویند گوش بسپریم. (ibid:131- 132)

احساس نیاز روانی فرد را وامی‌دارد که به چیزی که خود به آن نرسیده است در قالب جمع بزرگ‌تری که بدان تعلق دارد افتخار کند. بنابراین «ما یکی از خطرناک‌ترین و توهم‌آورترین کلمات است که مورخ ممکن است از آن استفاده کند.» (ibid: 134) با بحث از نظریات روان‌شناسی تجربی در باب خودشیفتگی می‌ترویچ نشان می‌دهد که چگونه این اختلال روانی با بحث‌های مورخان آلمانی‌زبان دوره مورد نظر مطابق است. او مشخصه‌های اختلال شخصیت خودشیفته یعنی خودبزرگ‌بینی، اغراق در دستاوردها، فانتزی قدرت نامحدود، عدم وجود همدلی، احساس برحق بودن و حسادت را در این تاریخ‌نگاری‌ها ردیابی می‌کند. (ibid:133) به باور او به سختی می‌توان تاریخ‌نگاری جمع‌گرا را از تلاش‌های در جهت احیای عزت‌نفس ملت‌ها جدا کرد. (ibid: xi) در مقابل اگر گروه‌ها فقط مجموعه‌ای از افراد باشند و نه هویتی یکپارچه، روابط درون گروه و سهم فرد در

دستاوردهای گروه شفاف می‌شود و نمی‌توان دستاوردهای سایر اعضای گروه را برای یک فرد ادعا کرد. (ibid:134)

نقد او بر سنت تاریخ‌نگاری آلمانی از این باب که انگیزه‌های روانی و روانی-اجتماعی سبب‌ساز تبیین جمع‌گرا در آلمان سده نوزده شده رواست و نمونه‌های این تلاش‌های قوم‌محورانه را در تاریخ‌های معماری و هنر موجود در زبان فارسی نیز می‌توان یافت.^۷ با این نگرانی اخلاقی در نگارش تاریخ که پرسش از گذشته مستلزم پرسش از خویشتن است (ibid:147) به سختی بتوان مخالفت کرد. با وجود این برای رد کلی هر تبیین جمع‌گرا باید بتوان به این پرسش پاسخ داد که آیا هر تبیین جمع‌گرایی ضرورتاً خودمحور است؟ از آن گذشته، آیا هر تبیین فردگرایانه ضرورتاً از نفوذ خودشیفتگی مبراست؟

در نقد می‌ترویچ این مفروض نهفته که میان عضویت در یک جمع یا ارتباط با آن، تعلق خاطر بدان یا احساس یگانگی با آن و در نتیجه سوگیری در تبیین بر اساس آن جمع ارتباط وجود دارد. این موضع‌گیری بدین پرسش می‌انجامد که آیا هر تبیین جمع‌گرایی به دست مورخی از همان جمع یا با انگیزه‌هایی له یا علیه آن جمع نگاشته می‌شود؟ یا مورخ در هر تبیین فردگرایی ضرورتاً هیچ نسبتی با هنرمند مورد بحث یا تعاملات او ندارد؟

نکته مهم دیگر رابطه‌ای ضروریست که تلویحاً میان قوم‌گرایی و همه اقسام تبیین‌های جمع‌گرا از متن کتاب دریافت می‌شود؛ در صورتی که چنین رابطه‌ای به نحو ضروری در بحث می‌ترویچ روشن نشده است. با تکیه بر خلل‌های تاریخ‌نگاری جهان آلمانی که بر نژاد آلمانی یا روح دوران هگلی به منزله جمع متکی‌اند؛ نمی‌توان همه تبیین‌های جمع‌گرا بر اساس جمع‌هایی نظیر سیاق‌های اجتماعی- فرهنگی محدودتر و روشن‌تر را نیز رد کرد. از سوی دیگر آیا جهان‌وطنی مستلزم نفی فرهنگ‌گرایی (در صورت تعریفی سیال از فرهنگ) و طرد فرهنگ‌گرایی لازمه دیدگاه جهان‌گرا است؟ این موارد خلل‌های بیست که در بحث می‌ترویچ، علی‌رغم دقت نظر و قوت استدلال‌های او، یافت می‌شود.

نقدی که بر می‌ترویچ در این بخش وارد است را مایکل کلی (Michael Kelly) به صورت کلی متوجه بحث‌های در باب تاریخ‌نگاری و نظریه‌های هنر می‌داند: شخصیت‌های تاریخی یا رویکردهایی که از آنها بحث می‌کنیم در کار ما صورتی تخیلی به خود می‌گیرند. آن‌چنان در باب اهمیت موضوعی نزد مورخان یک دوره اغراق و سخنانشان را قطبی

می‌کنیم یا ویژگی‌های یک رویکرد را به سر افراطی طیف نزدیک می‌کنیم؛ که بتوانیم نکات خود را به منزله صورت مقابل و متضاد آنها نشان دهیم. (Schiff 2001: 3)

۲.۳ در هر تبیین جمع‌گرا با اشکال خود-بازتابی (Self-reflexivity) بر مورخ مواجهیم؟

از آنجا که مورخ جمع‌گرا بر نقش تعیین‌کننده جمع بر اعمال خلاقه انسان - که نگاشتن را نیز در بر می‌گیرد - تاکید می‌کند؛ خود او نیز از این تعیین‌کنندگی استثنا نیست و بدین ترتیب او نیز متأثر از افق جمعی است که می‌نویسد؛ مگر آنکه موقعیتی برتر برای خود قایل باشد (Mitrovic 2015:135). می‌ترویچ در این ایراد صورتی افراطی و کاملاً جبرگرایانه از جمع‌گرایی را مفروض گرفته که در آن جمع تعیین‌کننده قطعی و نهایی هر عمل خلاقه آدمیست. در صورتی که این یگانه صورت از تبیین جمع‌گرا نیست و جمع‌گرایی اقسام و سطوحی دارد.^۱ به تفاوت میان جمع‌گرایی هستی‌شناختی (ontological collectivism)، روش‌شناختی (methodological collectivism) و تاریخ‌نگاران (historiographic collectivism) صرفاً در بخش ضمیمه کتابست که اشاره می‌شود (ibid:161) و در نقدها تفکیکی میان متون مورد بحث از این وجه صورت نمی‌گیرد.

۳.۳ هر تبیین جمع‌گرا کلیشه‌ساز (stereotyping) و دچار تفکر قالبی است؟

در واژگان روان‌شناسی اجتماعی مدرن، کلیشه‌ها باورهای ثابت و بیش از حد تعمیم‌داده‌شده در مورد گروه یا طبقه خاصی از مردم است. کلیشه‌سازی در باب یک گروه به این استنباط می‌انجامد که هر فرد دارای همه ویژگی‌هایی است که ما تصور می‌کنیم همه اعضای آن گروه دارای آنند. (McLeod 2015) می‌ترویچ تبیین جمع‌گرا را به همین معنی کلیشه‌ساز می‌داند (Mitrovic 2015: 133-135). گرچه به راحتی نمی‌توان پیامد سخن او را نادیده گرفت؛ هم‌چنان این پرسش طرح می‌شود که آیا می‌توان نقد او را به همه تبیین‌های جمع‌گرا تعمیم داد؟ و آیا نمی‌توان تبیین‌های جمع‌گرایی متصور شد که دچار تعمیم بیش از اندازه و ساده‌سازی نباشد؟ از قضا رد کلی تبیین جمع‌گرا توسط می‌ترویچ حاصل کلیشه‌سازی او از تبیین جمع‌گرا و تعمیم ایرادات سنت رمانتیک بر همه اقسام ممکن این تبیین است.

گذشته از این، تبیین جمع‌گرا و فردگرا هر یک منظری از واقعیت خلق اثر را بر ما معلوم می‌کنند و منظرهایی را می‌پوشانند. تبیین جمع‌گرا پرسپکتیو دورتری از فرآیند خلق اثر بر ما عرضه می‌کند؛ هرچند به دست آوردن این منظر به بهای از دست رفتن جزئیات و قطبی‌سازی‌ها، برای مثال تعمیم ویژگی‌هایی سبکی به همه آثار یک دوره، تمام می‌شود. برای پرهیز از خطای کلیشه‌سازی به این معنی نیز، مورخ جمع‌گرا لاجرم نیاز به تمهیداتی دارد.

۳.۴ تبیین جمع‌گرا مدافع موقعیت اقلیت بالادست جامعه است؟

همگی مورخان هنر جمع‌گرا که میترویچ بر آثارشان تمرکز کرده کم و بیش متأثر از هگل بوده‌اند (Eldridge 2017: 443). و همگی کم و بیش در پروژه‌ای فکری که میترویچ «تلاش بی‌وقفه برای تدوین بستر فکری دفاع از موقعیت اقلیت ممتاز در جامعه آلمان» می‌نامد شراکت می‌ورزیدند. این پروژه در جهت تحکیم عزت نفس فردی بود که با عضویت در یک گروه قومی ممتاز حاصل می‌شود. (Mitrovic 2015:62) از این نظر این ایراد به ایشکالی که پیش‌تر طرح شد بازمی‌گردد و پاسخ هر دوی آنها در این مستور است که انگیزه نادرست شماری از مورخان در استفاده از رویکردی خاص نمی‌تواند دلیل کافی برای رد آن رویکرد فراهم کند.

برخلاف موارد دیگر، نویسنده این نقد را به صورت برجسته و چندباره موکد نکرده است. با وجود این از مهم‌ترین آسیب‌هاییست که می‌توان در تبیین جمع‌گرا در جوامع توتالیتار از آن هراسید. اگر بپذیریم که هر نوع تاریخ‌نگاری ضرورتاً مشارکت در امری سیاسی است؛ جمع‌گرایی در صورت جامعه‌شناختی آن با تقلیل اراده آزاد افراد به جمع‌های وابسته بدان‌ها امکان بیشتری برای مشروعیت‌بخشی به گفتمان غالب قدرت دارد.^۹ با وجود این چنان که گفتیم این مبنای کافی برای رد هر قسم تبیین جمع‌گرا فراهم نمی‌آورد.

۳.۵ وضعیت هستی‌شناختی تبیین‌گر/«جمع» مورد نظر در هر تبیین جمع‌گرا مبهم است؟

الدريج تايد می‌کند که میترویچ دلیل مناسبی برای «نگرانی در باب تبیین‌های عمل انسانی با میل به جمع‌های فرافردی غیرقابل تقلیل یا نیروهایی مثل روح دوران، خواست خدا یا

ضرورت‌های خرد» دارد. چراکه «وضعیت هستی‌شناختی چنین تبیین‌گرهایی بسیار ناروشن است.» از آن‌رو که جمع‌هایی مثل روح دوران، خواست خدا یا ضرورت عقل را از نظر هستی‌شناسی نمی‌توان توضیح داد؛ نمی‌توان اقدامات انسانی را بر اساس این جمع‌ها و غیرقابل تقلیل به فرد تبیین کرد.» «تأثیر بر خالق منفرد تأثیر یک فرد بر فرد دیگر است و نه سنت یا سیاق نامعین مبهمی با نیروی علی‌رازمیز.» اما «آیا ضرورتاً همه تبیین‌های جمع‌گرای ساخته‌های هنری و فرهنگی دارای ایرادند؟ به این معنی که آیا فردگرایی روش‌شناختی درست است؟» (Eldrige 2017: 442) میترویچ به این پرسش‌ها با استدلال فلسفی - و نه تاریخی - پاسخ مثبت می‌دهد. از نظر او «امکان هیچ موضع میانه‌ای بین فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی وجود ندارد چون زمانی که آنها را دقیق تعریف کنیم از نظر فلسفی ناسازگارند.» «اگر زمانی چون دیلتای و گادامر موضع میانه اختیار کنیم؛ این را پیش از آن پذیرفته‌ایم که در اندیشه ما ناسازگاری وجود دارد»:

دوگانگی غیرقابل نفوذی بین فردگرایی و جمع‌گرایی وجود دارد. [...] مواضع از ابتدا به گونه‌ای تعریف شده‌اند که امکان موضعی حدوسط را سد می‌کند: فردگرایی دیدگاهی تعریف می‌شود که می‌توان همه پدیده‌های اجتماعی و کنش‌های جمعی را در نهایت به منزله کنش‌ها و کنش‌های متقابل افراد توصیف کرد. نفی آن این دیدگاه است که برخی موقعیت‌های تاریخی را نمی‌توان به اقدامات بین افراد تقلیل داد. (Mitrovic 2015:17)

در حالی که باید بتوان بدین پرسش پاسخ داد که اگر بر فرض تاکنون وضعیت هستی‌شناختی همه تبیین‌گرهای جمعی ناروشن باقی مانده بود نیز به معنی این است که هرگز قابلیت روشن شدن ندارد؟ «آیا به طور کلی هیچ نقشی در تبیین‌های تاریخی برای سبک‌ها و سنت‌ها یا سیاق‌ها وجود ندارد که نیرویی علی داشته باشند فراتر از جمع نیروهای علی وضعیت‌های فیزیولوژیک افرادی که در آن مشارکت داشتند؟» (Eldrige 2017: 444) فرض کنیم زمان ایکس از گسترش سبکی گذشته و حالا این سبک متداول شده است. آیا از این پس همه تصمیمات هنرمند حاصل واکنش‌های شیمیایی مغز او و تعامل او با فردهای انسانیست؟ یا که ناگزیر در تنگنای بسته‌ای از انتخاب‌های از پیش محدود شده است که خلق می‌کند؟ گرچه ممکن است بتوان توضیح داد که این اثر هنری خاص چگونه خلق شده است؛ چگونه می‌توان توضیح داد چرا این و فقط این اثر خلق شده است و نه هیچ اثر دیگری؟ به عبارت دیگر، در بررسی واکنش‌های شیمیایی مغز هنرمند و افراد در

تعامل مستقیم و غیرمستقیم با او، که به بیان میتروپچ در نهایت باید هر تصمیمی قابل تقلیل به مغز آنها باشد، چگونه می‌توان رد پای محدودیت‌هایی را یافت که هنرمند در آنها قرار گرفته و چه بسیار از آنها آگاه نبوده است تا بتوان از فعل و انفعالی در مغز او و افراد در تعامل با او سخن گفت؟ محدودیت‌هایی که انتخاب هنرمند را متاثر کرده است.

مهم‌تر از همه آنکه، میتروپچ از افراد و تعامل میان آنها سخن می‌گوید؛ اما مفهوم تعامل و نتایج این تعاملات اجتماعی را روشن نمی‌کند. «آیا این تعاملات چیزی بیش از جمع فرآیندهای الکتروشیمیایی مغزهای افراد منفرد نیست؟» (Kesner 2016:7)

۳.۶ در هر تبیین جمع‌گرایی سازوکار تاثیر جمع بر فرد مبهم است؟

در واقع نقد اساسی میتروپچ این است که سازوکار تاثیر این جمع‌ها و اینکه چطور «بالضروه» در تصمیمات فرد در کار هنرمندان سبکی خاص ظاهر می‌شوند روشن نیست. در حالی که یافته‌های تجربی و نظری اخیر در علوم اعصاب فرهنگی و شناختی نیز نشان می‌دهد «فعل و انفعالاتی بین مغز/ذهن افراد باعث ایجاد تجسم جمعی در چند مغز می‌شود» و «این دیدگاه که سیستم‌های فرهنگی-اجتماعی محتوا و فرایند تجربیات، افکار و رفتارها را ساختار می‌بخشد، موضع اصلی روان‌شناسی معاصر و علوم اعصاب است»:

برخی از تعاملات بین افراد در فضای اجتماعی منجر به ایجاد و انتشار بازنمایی‌های ذهنی جمعی می‌شود که به نوبه خود ساختار و محتوای آگاهی فردی و احتمالاً ریزساختار عملکردی مغزهای فردی را نیز شکل می‌دهد. این بازنمایی‌های ذهنی مشترک، یعنی عادات و پرکتیس‌های شکل‌دهنده فرهنگ، [..] را نمی‌توان به مجموع حالات روانی و مغزی فرد تقلیل داد و نمی‌توان آنها را به طور پیشینی از علل وقایع تاریخی و اشیاء زیبایی‌شناختی حذف کرد. پیامد این یافته‌ها برای تاریخ و نظریه‌ی هنر یافتن حد وسط میان دیدگاه‌های جبرگرایانه - ذات‌باورانه با فردگرایی افراطی‌ای است که در این کتاب [میتروپچ] مورد حمایت قرار گرفته است. (ibid:7-9)

بحثی که مایکل تومازلو در کتاب ریشه‌های فرهنگی شناخت انسانی عرضه کرده نیز پاسخ‌گوی رفع ابهام از همین ساز و کار است. (توماسلو، ۱۳۹۷) به گفته الدریچ نیز ما «نظریه‌ای برای توضیح فیزیکی این نداریم که چطور انسان از لحظه تولد و انسان‌ها به صورت جمعی در مراحل رشدشان به جایی می‌رسند که می‌توانند دست به پرکتیس‌های

صورت‌بندی و ابراز و ارزیابی التزام به محتواهای گزاره‌ای بزنند» او با روشن کردن مراحل رشد در به‌کارگیری زبان و یادگیری آدمی و چگونگی ایجاد اشتراک در دلایل عمل او و تکیه بر قواعد عمل جمعی نشان می‌دهد ساز و کار اثرگذاری جمع بر فرد چگونه است. انسان این محتواهای گزاره‌ای را در زندگی جمعی به مرور می‌آموزد و فرآیندش قابل تقلیل به مغز فرد نیست. (Eldrige 2017: 446- 451) هرچند سازوکار تاثیر زبان بر شناخت فرد و تصمیمات او هم‌چنان در علوم شناختی مورد بحث است.

۷.۳ هر تبیین جمع‌گرایی اراده آزاد فرد را نادیده می‌گیرد؟

به باور می‌ترویچ دوگانه جمع‌گرایی - فردگرایی صورتی مدرن از بحث الهیاتی سده‌های میانه بر سر اراده آزاد فرد است. (Mitrovic 2015: 85) به همین سببست که به زعم او «اگر [این جمع‌ها] خودکار عمل می‌کنند، پس تاثیرشان از طریق افرادی که آنها را درک می‌کنند و علی‌رغم حکم آنها مختار باقی می‌مانند نیست؛ در این صورت اراده آزاد تهدید می‌شود.»

اگر این جمع‌ها از راه درک افراد مستقل عمل می‌کنند؛ پس قابل تقلیل به فهم‌های روان‌شناختی - که افراد مستقل، یکایک، صورت می‌بخشند و بر اساسش عمل می‌کنند و ممکن است تغییر کند - به نظر می‌رسند؛ بنا بر این نیروی تبیین‌گر خودکارشان از دست می‌رود. (Eldrige 2017: 442)

هم‌چنان می‌ترویچ از صورت افراطی جمع‌گرایی به منزله یگانه صورت آن بحث می‌کند. آیا امکان ندارد که جمع‌های تبیین‌گر ما سازوکار پیچیده‌تری از جبرگرایی سنت رمانتیک داشته باشند؟ اینکه چرا «اراده آزاد (هنری) با نسخه معتدل و واقع‌گرایانه جمع‌گرایی ناسازگار نیست» نیاز به تفصیل دارد. الدریچ به تلویح و کسندر به تصریح از امکان این موضوع بحث می‌کنند. (Kesner 2016:11-12) به قول کسندر ما به راه‌هایی نیاز داریم «که از جبرگرایی متعصبانه موجود در سنت تاریخ‌نگاری آلمانی و نظریه پست‌مدرن می‌پرهیزند؛ اما هستی‌های جمعی را به منزله پدیده‌های توضیح‌دهنده نادیده نمی‌گیرند.» (ibid: 13)

۳.۸ آیا هر تبیین جمع‌گرایی ذات‌باورانه است؟

میتروویچ خود به صراحت واژه ذات‌باوری (essentialism) را به کار نمی‌برد، اما برای مثال در مقدمه کتاب، با چند مثال از تفسیر مبتنی بر روح دوران و فرهنگ، تلویحا تبیین جمع‌گرا را حاصل مفروض گرفتن ذاتی برای تبیین‌گر/جمع‌مدنظر می‌خواند. (Mitrovic 2015:2) با وجود این، می‌توان نشان داد که تلازمی ضروری میان تبیین جمع‌گرا و ذات‌باوری وجود ندارد. یعنی تواند بود که بر اساس دیدگاهی غیرذات‌باورانه تبیینی جمع‌گرا کرد که برای تبیین‌گر/جمع‌مورد نظر، نظیر فرهنگ یا ذوق غالب در بازه زمانی‌ای مشخص، ویژگی‌های ضروری قائل نیست یا به ضرورت در تاریخ باور ندارد. گذشته از این، گرچه دیدگاه غیرذات‌باورانه در مطالعه تاریخ هنر کنونی غلبه دارد؛ هم‌چنان صورت‌هایی از دیدگاه ذات‌باورانه در میان برخی از فلاسفه -نظیر دیوید ادربرگ (David Oderberg) - معتبر است و مطالعات فرهنگی نیز خود را «ضد ضدذات‌باوری» می‌خواند.^{۱۰}

۳.۹ آیا هستی‌شناسی ماتریالیستیک با تعریف میتروویچ یگانه راه تبیین علمی جهان است؟ به عبارتی آیا همه وضعیت‌های روان‌شناختی را می‌توان به وضعیت‌های عصبی تقلیل داد؟

مبنای این نقد مفروضی بنیادین است که میتروویچ خود در بخشی از کتاب اعلان می‌کند. بر مبنای فلسفه واقع‌گرایی ماتریالیستی، او جهان‌بینی ماتریالیستیک را یگانه راه علمی توضیح رفتار و افکار و ساخته‌های فرد می‌داند. جمع‌گرایی باید نادرست باشد چرا که با جهان‌بینی علمی ماتریالیستی که میتروویچ آن را معتبر می‌داند مطابق نیست (ibid:6). «جهان‌بینی ماتریالیستیک علمی به معنای تقلیل انواع وضعیت‌های روان‌شناختی (تصمیم‌ها، آرزوها، باورها، امیدها، ترس‌ها) به انواع وضعیت‌های عصبی است». بر مبنای این جهان‌بینی میتروویچ معتقد است «چون فکر فقط در مغز اتفاق می‌افتد و مغزها هم به افراد تعلق دارند؛ در نتیجه اقدامات مبتنی بر عقل و هدف‌مند در انسان‌ها فقط می‌تواند به فرد نسبت داده شود.» (ibid:149) بدین ترتیب جایی برای این باقی نمی‌ماند که بگوییم جمع‌فراتر از مجموع افرادی وجود دارد که قابل تقلیل به انفعالات مغز نیست.

چنانکه پیش از این طرح کردیم؛ می‌ترویج در این نقد دستاوردهای تازه علوم شناختی و بحث‌های پاسخ‌داده نشده در ارتباط ذهن-ساده را نادیده گرفته است و چنین می‌نماید که گویی همه دانشمندان علوم شناختی کنونی با او همراهند. مطابق نظریه توماسلو که بدان اشاره کردیم، همان‌گونه که الدرینج نیز به تفصیل بیان می‌کند؛ یادگیری زبان و استفاده فعالانه از عبارات زبانی بر اساس هنجارها و بهره‌گیری از عقاید برای محتواهای گزاره‌ای را نمی‌توان بر اساس وضعیت‌های مغزی تبیین نهایی کرد.

زندگی افراد ضرورتاً فقط به صورت جمعی شکل می‌گیرد و وجود دارد و از طریق تعاملاتی که از طریق آنها هم محتواهای گزاره‌ای و هم قدرت اختیار موضع فعال در برابر آنها یا با یکدیگر ظاهر می‌شود یا اصلاً نمی‌شود. (Eldrige 2017: 449)

به باور ما، اعتراف به ناپسند بودن دانش موجود برای فهم همه پیچیدگی‌های فرایند خلق هنری و سازوکار شناخت خود لازمه واقع‌گرایی‌ای است که می‌ترویج بر آن تأکید می‌کند.

۴. در کدام موقعیت فردگرای هستی‌شناختی ناچار از تبیینی جمع‌گرا خواهد بود؟ کدام موقعیت تاریخی را با فردگرایی روش‌شناختی نمی‌توان تبیین کرد؟

هم‌نوا با کسنر برای یافتن حدوسطی میان رویکردهای جمع‌گرا و فردگرای افراطی، می‌توان نشان داد که دست کم برخی تبیین‌های جمع‌گرا در تاریخ هنر، با پذیرش فردگرایی هستی‌شناختی، ناگزیرند.

ادعا این است که موقعیتی در تاریخ‌نگاری وجود دارد که چه با رد کل‌گرایی هستی‌شناختی و چه با پذیرش آن از تبیین جمع‌گرا ناگزیریم. در این موقعیت، به تبیین صورت‌های ممکن اما عملی نشده‌ی آثار هنری و بناها می‌پردازیم. چه، برای توضیح پیدایی اثر هنری علاوه بر انتخاب‌هایی که منجر به صورت‌بندی نهایی شده باید به گزینه‌های موجود دیگر، آن انتخاب‌های ممکن که در نهایت کنار گذاشته شدند نیز توجه کرد تا محدودیت‌ها و در مقابل، انتخاب‌های منجر به پیدایی اثر روشن شود. حتی اگر می‌توانستیم همه تصمیمات نهایی را حاصل فعل و انفعالات شیمیایی مغز کنشگران بدانیم، در باب آنچه

انتخاب نشده و بخشی از آن حتی به ذهن هنرمند خطور نکرده تا فعل و انفعالی در مغز ایجاد کند نمی‌توان چنین داوری کرد.

به عبارت دیگر، در تبیین تاریخ علاوه بر فعلی که صورت بسته و اقدامات ایجابی باید به انتخاب‌هایی که در دسترس بوده و کنار گذاشته شده و اقداماتی که میسر بوده اما عملی نشده نیز پرداخت. برای تبیین این عدم انتخاب‌ها و اقدام‌ها چگونه می‌توان به ساز و کار شیمیایی مغز روی آورد؛ در صورتی که گاه نه تنها فرد که هیچ یک از افراد مرتبط با او و در نهایت هیچ یک از شبکه عاملان آگاه به محدوده تصمیم خود نبوده‌اند؟ حال اگر این عدم انتخاب‌ها طی چند سده در محدوده‌ای جغرافیایی تکرار شود؛ می‌توان گفت محدودیت‌هایی بر جهان ذهنی ایشان حاکم بوده که افق دیدشان را از امکان چنین اقدامی منع کرده است. در این حالت در صورت پای‌بندی به روش‌شناسی فردگرا ناچاریم اعلان کنیم که چنین اموری قابل تبیین نیستند. برای تبیین این اقدام‌های سلبی که حاصل قواعد و روال‌های نوشته و نانوشته ذهن و زمانه هنرمند و بانیان و مخاطبان او است، از تبیین جمع‌گرا ناگزیریم. این عدم انتخاب‌ها خود حاصل هنجارهای حاکم بر ساخت و الگوهای تکرارشونده در سده‌هاست که در درازمدت حکم عاملی بیرونی می‌یابند. چنین الگوهای تکرارشونده‌ای در تبیین فردگرا قدرت توضیحی ندارند.

تا بدین جا ما تعریف مفروض گرفته می‌ترویج از تبیین را پذیرفتیم که ملازم رابطه‌ای علی میان مبین و مبین است و با این دیدگاه او را نقد کردیم.^{۱۱} اگر صورت عمل‌گرایانه تبیین را بپذیریم^{۱۲}؛ موقعیت‌های بسیاری در تاریخ‌نگاری معماری وجود دارد که به سبب ملاحظات عملی (practical) از تبیینی جمع‌گرا ناگزیریم. برای مثال در باب بنایی که طی چند سده و به مرور شکل گرفته و عاملان آن نامعلومند؛ از نظر عملی چاره‌ای جز تبیین جمع‌گرا نداریم. و برای توضیح سبب گسترش ذوق زیبایی‌شناختی خاصی در دوره‌های پیشامدرن فرهنگ‌هایی با کمبود مدارک نوشتاری نظیر ایران، از آنجا که جستجوی شبکه عاملان به سبب کمبود مدارک نامیسر است؛ از تبیینی با صورت جمع‌گرایانه ناگزیریم.

۵. نتیجه‌گیری

نقدهایی که برانکو می‌ترویج بر جمع‌گرایی روش‌شناختی در تاریخ هنر و معماری وارد کرده شامل قوم‌گرایی (ethnicism)، خودمحوری (Egocentrism) و خودشیفتگی؛ کلیشه‌سازی

(stereotyping) و تفکر قالبی؛ دفاع از موقعیت اقلیت بالادست جامعه؛ ابهام در وضعیت هستی‌شناختی تبیین‌گر/«جمع» مورد نظر؛ ابهام در سازوکار تاثیر جمع بر فرد؛ نادیده‌انگاری اراده آزاد فرد؛ و ذات‌باوری است. با وجود این، او در بحث خود روشن نکرده است این موارد پیوندی ضروری با هر تبیین جمع‌گرا دارد، و تبیین فردگرا نیز لزوماً از خودمحوری، تفکر قالبی و ذات‌باوری مبرا نیست. چنان‌که طرح شد، امکان رفع این نقدها در تبیینی جمع‌گرا با صورتی معتدل وجود دارد.

به طور کلی، هر یک از دو رویکرد فردگرا و جمع‌گرا اقسامی دارد که برای بحث دقیق نیازمند تفکیک و روشن کردن قسم مورد نظر بحثیم. عمده نقد می‌تروویچ بر تاریخ‌نگاری جمع‌گرا در کتاب او صرفاً متوجه صورت افراطی جمع‌گرایی است که جایی برای اراده آزاد باقی نمی‌گذارد و قطعیت‌انگار (deterministic) است.^{۱۳} مهم‌ترین نکته در بحث از امکان تبیینی جمع‌گرا حدی از تعیین‌کنندگیست که برای جمع مورد نظر قائلیم.

یگانه‌نقدی که می‌تروویچ آن را به صورت ضروری طرح می‌کند؛ رد امکان هر نوع جمع و به تبع آن تبیین جمع‌گرا بر مبنای رد هستی‌شناسی جمع‌گراست. چرا که به باور می‌تروویچ هستی‌شناسی ماتریالیستیک، با تعریف او، یگانه‌راه تبیین علمی افکار و اعمال فرد است؛ یا به عبارت دیگر همه وضعیت‌های روان‌شناختی (از جمله افکار و تصمیم‌های معمار و بانیان) را می‌توان به وضعیت‌های عصبی تقلیل داد. در صورتی که نظریه‌های تازه علوم شناختی، از جمله کار محوری توماسلو، با این موضع همراه نیست. بدین ترتیب گرچه می‌تروویچ برای مورخان معماری در ایران درس‌های بسیار دارد؛ بحث او نمی‌تواند ناروایی صورت معتدلی از جمع‌گرایی روش‌شناختی را رد کند.

با رسیدن به مرحله‌ی امکان تبیینی غیرفردگرا، در نهایت نشان داده شد موقعیت‌هایی در تاریخ وجود دارد که سازوکارهای شیمیایی مغز فرد در آنها دخیل نیست؛ و در نتیجه حتی با پذیرش مفروضات می‌تروویچ، یعنی هستی‌شناسی ماتریالیستیک و علی بودن تبیین، از تبیینی جمع‌گرا ناگزیریم. بدین ترتیب ادعای نهایی مقاله امکان‌پذیری صورت‌هایی از تبیین جمع‌گرای معتدل به نحو غیرذات‌باورانه، غیرقوم‌گرایانه و غیرقطعیت‌انگار است. گرچه این رویکرد معتدل در تاریخ‌نگاری معماری و هنر خود نیازمند روشن‌تر شدن در پژوهش‌های آتیست.

در هر صورت، در هر بحث از امکان تبیین جمع‌گرا باید توجه داشت دوگانه روش‌شناسانه فردگرایی و جمع‌گرایی معضل پیچیده فلسفی‌ایست که با مسایل پیچیده دیگری نظیر جبر و اراده آزاد، سازوکار اثرگذاری جمع بر فرد و تعاملات افراد، فرآیندهای شناخت و نحوه ادراک واقعیت و دخالت - عدم دخالت تفکر در آن، پیوسته است؛ مسائلی حل‌نشده که یا هم‌چنان متکی بر مواضع دانشور باقی خواهد ماند؛ یا برای حل برخی از آنها باید امیدوار به پیش‌رفت‌های آتی علوم شناختی بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مثال بنگرید به مقاله مهمی از رباط 2005 Rabbat.
۲. برای چند مثال چاپ‌شده از این جریان گسترده و متداوم بنگرید به: شاطریان ۱۳۸۳؛ وزارت مسکن و شهرسازی ۱۳۸۸؛ سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور ۱۳۸۹؛ میناقیان ۱۳۹۱؛ نقی‌زاده ۱۳۹۵؛ صارمی و دیگران ۱۳۹۶؛ یوسف‌زمانی و کریم‌خاوری ۱۳۹۸؛ هاشمی‌فشارکی و عزیزی ۱۳۹۹؛ کاملی ۱۳۹۹؛ بخشی و سامه ۱۳۹۹؛ بخشی ۱۴۰۰.
۳. برای بحث ذات‌باوری در معماری ایران بنگرید به: Aghaei Rad 2014؛ قیومی و حاجی‌جعفری ۱۳۹۸. برای نقد نگرش ذات‌باورانه به طور کلی در تاریخ‌نگاری‌های دانشوران خاورمیانه، از جمله ایران، بنگرید به: Atabaki 2003.
۴. برای مثال مهم و مرتبطی از این بحث بنگرید به Al-Azmeh 2007.
۵. از جمله توماس داکوستا کافمن، استاد تاریخ هنر دانشگاه پرینستون در کتاب به سوی تبیینی مکانی از هنر، پیچیدگی‌های تاریخ‌نگاری جغرافیامحور و نسبت میان فرهنگ و جغرافیا و هویت با اثر هنری را برمی‌رسد. (DaCosta Kaufmann 2004) او همچنین در «کلیشه‌های ملی، تعصب و داوری زیبایی‌شناختی در تاریخ‌نگاری هنر» بر اساس نقد کانت و ارنست گامبریچ به بحثی مرتبط می‌پردازد. (DaCosta Kaufmann 2002)
۶. در باب ترجمه عنوان کتاب گامبریچ (*art and illusion*) بنگرید به: حسینی ۱۳۹۴: ۱۸۱-۱۸۲ و فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی: ذیل مدخل "illusion".
۷. دانشوران ایرانی نیز به سویه ایدئولوژیک سخن برخی از مهم‌ترین نظرورزان معماری ایرانی اشاره کرده‌اند. برای مثال بنگرید به: قیومی بیدهدی و عبدالله‌زاده ۱۳۹۱: ۱۹.

معماری ایران/ایرانی یا طراحی سلطان و معمار ... (زینب تمسکی و مهرداد قیومی بیدهندی) ۲۹۱

۸. برای جمع‌گرایی در مقابل فردگرایی بنگرید به De Castro 2010:651- 652. و برای اطلاع از اقسام جمع‌گرایی روش‌شناختی در علوم اجتماعی (از جمله تاریخ) بنگرید به Zahle 2016 و Epstein 2009. برای اطلاع از جمع‌گرایی هستی‌شناختی به طور خاص، بنگرید به Pettit 2001.

۹. برای اطلاع بیشتر در باب رابطه جمع‌گرایی و سازوکار قدرت بنگرید به Al-Azmeh 2007: 25.

۱۰. برای تعریفی از ذات‌باوری بنگرید به Blackburn 2008. برای فهم «ضدضدات‌باوری» بنگرید به

Barker 2004, "The Project of Cultural Studies" entry.

۱۱. گرچه او تعریف مستقلی از تبیین تاریخی عرضه نمی‌کند؛ از جابه‌جای متن او می‌توان دریافت که مقصودش چنینست. برای مثال می‌نویسد: «اگر محیط اجتماعی، عضویت در گروه، فرهنگ، Volksgeist و غیره افکار و اعمال انسان را تبیین کند (و برای تبیین، آنها باید تعیین کنند)» (Mitrovic 2015: 86).

۱۲. برای بحث تبیین در تاریخ بنگرید به استنفورد ۱۳۹۶: فصل سوم.

۱۳. کسرنر نیز با مثال از کار میتروویچ ما را بدین نقص متوجه می‌کند. (Kesner 2017: 3-4)

کتاب‌نامه

استنفورد، مایکل (۱۳۹۶)، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی.

بخشی، سپیده (۱۴۰۰)، *ایرانی بودن در معماری ایران*، ساری: فراگیر الوند.

بخشی، سپیده و رضا سامه (۱۳۹۹)، «تبیین مفهوم ایرانی بودن در معماری خانه باجغلی در اصفهان»، پنجمین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در علوم و مهندسی، <https://civilica.com/doc/1128477>

پایا، علی (۱۳۹۸)، «وبر و پوپر و روش‌شناسی علوم اجتماعی: یک مقایسه از منظر عقلانیت نقاد»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، س ۲۰، ش ۲.

توماسلو، مایکل (۱۳۹۷)، *ریشه‌های فرهنگی شناخت انسانی*، ترجمه محمد نصیری، تهران: نقد فرهنگ.

حسینی، مهدی (۱۳۹۴)، «وهم یا توهم»، *نقد کتاب هنر*، ش ۵-۶.

رمضانی بارکوسرا، روح‌الله (۱۳۹۲)، «تغییرات در تجربه و کارکرد اثر هنری در دوران تکنولوژی از دیدگاه والتر بنیامین»، *کیمیای هنر*، س ۲، ش ۷.

سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور (۱۳۸۹)، *همایش و نمایشگاه مدرسه ایرانی - معماری ایرانی (پنجمین: ۱۳۸۹: تهران)*، تهران: سنا.

شاطریان، رضا (۱۳۸۳)، اصول طراحی ساخت پنجره به‌همراه بیش از ده‌ها مدل با استفاده از شیوه‌های معماری اصیل ایرانی. تهران: آزاده.

صارمی، حمیدرضا و طاهر پریزادی و مهدی خداشناس (۱۳۹۶)، اصول معماری و شهرسازی اسلامی ایرانی با تاکید بر مکتب اصفهان، تهران: اول و آخر.

فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی (۱۳۷۳)، به سرپرستی ماری بریجانیان و بهاء‌الدین خرمشاهی، ذیل مدخل 'illusion'، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

قیومی بیدهندی، مهرداد و محمد مهدی عبدالله‌زاده (۱۳۹۱)، «بام و بوم و مردم (بازخوانی و نقد اصول پیشنهادی پیرنیا برای معماری ایرانی)»، فصل‌نامه مطالعات معماری ایران، س ۱، ش ۱.

قیومی بیدهندی، مهرداد و شبنم حاجی جعفری (۱۳۹۸)، «اندیشه ذات ناتاریخی معماری اسلامی ایران: نقد دو دیدگاه (حال وحدت و خشت و خیال)»، س ۶، ش ۱.

کاملی، علی اکبر (۱۳۹۹)، گزری بر معماری ایرانی. تهران: موسسه فرهنگی هنری هنر معماری قرن.

میثاقیان، غلامرضا (۱۳۹۱)، معرفی ویژگی‌ها و اصول شکل‌گیری شهر ایرانی-اسلامی، تهران: مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی.

هاشمی فشارکی، سیدجواد و بهرام عزیزی (۱۳۹۹)، معماری اسلامی-ایرانی (اصول و راهبردهای طراحی)، قزوین: جهاد دانشگاهی، سازمان انتشارات، واحد قزوین.

نقی‌زاده، محمد (۱۳۹۵)، طراحی شهر و فضای شهری ایرانی (مبانی، اصول، معیارها، نمونه‌ها). تهران: خورشید باران.

وزارت مسکن و شهرسازی، (۱۳۸۸)، بیانیه دفتر معماری و طراحی شهری در خصوص چپستی معماری ایرانی-اسلامی، تهران: شهیدی.

هایدماینر، ورنن (۱۳۸۷)، تاریخ تاریخ هنر، ترجمه مسعود قاسمیان، تهران: سمت و فرهنگستان هنر.

یوسف‌زمانی، مهرداد و فرزاد کریم‌خاوری (۱۳۹۸)، تحلیلی بر حکمت هنر و معماری ایرانی (اصول، نمادها، تکنیک‌ها)، سندج: انتشارات دانشگاه کردستان.

Aghaei Rad, Hamid (2014), "Gnostic View in Contemporary Islamic Architecture (In Case of Ardalan)," *DIMENSI (Journal of Architecture and Built Environment)*, vol.1, no. 41.

Al-Azmeh, Aziz (2007). *The Times of History: Universal Topics in Islamic Historiography*. Central European University Press.

Atabaki, Touraj (2003), *Beyond Essentialism. Who Writes Whose Past in the Middle East and Central Asia?*, Amsterdam: Aksant.

Barker, Chris (2004), *The Sage Dictionary of Cultural Studies*. London: SAGE Publications Ltd.

- Blackburn, Simon (2008), *The Oxford Dictionary of Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
- DaCosta Kaufman, Thomas (2004), *Toward a Geography of Art*, Chicago and London: University of Chicago Press.
- DaCosta Kaufmann, Thomas (2002), "National Stereotypes, Prejudice, and Aesthetic Judgments in the Historiography of Art" In *Art History, Aesthetics, Visual Studies*. Williamstown, Mass: Sterling and Francine Clark Art Institute.
- De Castro, Eduardo Viveiros (2010), "Society", *The Rutledge Encyclopedia of Social and Cultural Anthropology*. Oxon: Rutledge.
- Eldridge, Richard (2017), "Methodological Individualism vs. Collectivist Holism in Historical Explanation," *History and Theory*, vol. 56, no. 3.
- Epstein, B (2009), "Ontological Individualism Reconsidered". *Synthese*, no. 166.
- Schiff, Karen L (2001), "[Conference Report of:] Art History, Aesthetics, Visual Studies (Williamstown, May 4-05)." In: ArtHist.net (Online Journal): <<https://arthist.net>>
- Kesner, Ladislav (2016), "Exorcising the Demons of Collectivism in Art History", *Journal of art historiography* vol. 15, no. 2.
- McLeod, S. A (2015), *Stereotypes*, Simply Psychology: <<https://www.simplypsychology.org/katz-braly.html>>.
- Mitrovic, Branko (2015), *Rage and Denials. Collectivist Philosophy, Politics and Art Historiography, 1890-1947*. Pennsylvania: Penn State University Press.
- Pettit, Philip (2001), "Individualism versus Collectivism: Philosophical Aspects". *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*. Amsterdam: Elsevier.
- Rabbat, Nasser (2005), "Toward a Critical Historiography of Islamic Architecture." In: *Collections électroniques de l'INHA. Actes de colloques et livres en ligne de l'Institut national d'histoire de l'art*: <<http://journals.openedition.org/inha/642>>.
- Zahle, Julie (2016), "Methodological Holism in the Social Sciences," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed), Stanford University. <<https://plato.stanford.edu/archives/sum2016/entries/holism-social/>>